

باسمه تعالی و بذكر وليه

متن کنفرانسی الگو

مقدمه

برنامه های کنفرانسی با محوریت دو مجری برگزار می‌شود. در صورت کسب اطلاعات بیشتر به این [لینک](#) مراجعه نمایید.

چکیده

در این متن به رواج الگوهای مختلف در سنین مختلف اشاره شده است. الگوها در حوزه های مختلف در زندگی امروز ما نقش بسیار پررنگی را ایفا می‌کنند. با توجه به اهمیت موضوع به سراغ کلام خداوند می‌رویم تا الگو های متعالی اخلاقی و رفتاری را بیابیم.

بخش اول

سلام، خوش آمدگویی و تسلیت به مناسبت ایام فاطمیه

برنامه رو با یک **سوال** شروع می‌کنیم: جوان تر ها و میان سالانی که در جمع ما حضور دارند به ما بگن که از نوستالژی های بچگیشون چه چیزهایی در ذهنشون مونده؟

(پاسخ مخاطبان را می‌شنویم)

همون طور که شنیدیم هر دهه‌ای برای خودش یک سری مفاهیم خاطره انگیزی رو در ذهن داره. قسمت جدی از این خاطرات رو افرادی در ذهن ما شکل دادن که ما دوست داشتیم شبیه اونها باشیم و به همین خاطر مثل اونها رفتار میکردیم. مثلا من خودم یادم هست که اتفاق مرسومه که در مدرسه‌ها می‌افتاد این بود که بچه‌ها توی مدرسه تیکه کلام‌هایی که در فیلم‌های اون زمان (فیلم های دهه ۸۰ مثل پاورچین و...) طرفداران خیلی زیادی داشت رو زیاد به کار می‌بردن یا حتی با لحن اون‌ها حرف میزدن.

یک سری الگو های دیگری که در بچه‌ها رواج داشت تقلید از بازیکنان فوتبال بود. اصلا فوتبال بخشی از زندگی‌ها شده بود. وقتی از مدرسه می‌رفتیم خونه بعد از خوردن ناهار مهمترین هدفمون این بود که هر چی زودتر تکالیفمون رو بنویسیم و

مجوز رفتن به کوچه برای فوتبال بازی کردن رو بگیریم. پسر بچه‌هایی که خیلی هاشون پوسترهای بازکنان فوتبال رو روی دیوار اتاقشون داشتن یا مدل موهاشون رو شبیه بازیکنان معروف میکردن. اکثر آدم‌ها در طول زندگی از این دست خاطرات و تجربیات داشتن، افرادی که در دوره‌ای از زندگی همین قدر کودکانه الگوی ما بودن و سعی می‌کردیم ازشون تقلید کنیم. یا همین افرادی که در شبکه‌های مجازی دنبالشون می‌کنیم روی افکار و سلیقه ما تاثیر می‌ذارن و ما آرزوی‌های محقق نشده‌ی خودمون رو در اونها میبینیم و یا افرادی که در مسیر حرفه‌ای خودمون به طور جدی توی زندگی الگوی خودمون قرارشون می‌دیم.

مجری ۲: منم فکر می‌کنم همین‌طوره که الگوها یا role model ها روی زندگی ما تاثیر زیادی می‌ذارن. معمولا یکی از سوالاتی که از افراد موفق می‌پرسن هم اینه که الگو شما توی زندگی کی بوده.

می‌خوایم یکم بیشتر در مورد الگوها در زندگی صحبت کنیم. ظاهر ماجرا اینه که الگوهای زندگی ما افرادی هستند که به دلیل برتری که نسبت به سایر آدم‌ها برای ما دارن، ما بهشون علاقه نشون میدیم و از اونها توی زندگیمون الهام می‌گیریم. بذارید یک طور دیگه بگم، الگوهای ما معمولا کسانی هستند که آرزوهای ما رو زندگی می‌کنند. اونها کسانی هستند که بیشتر از همه تحسینشون می‌کنیم و بیشترین تاثیر رو روی زندگیمون دارن. ما در هر حوزه‌ای یک الگو برای خودمون تعریف می‌کنیم. مثلا دانش آموزان در درس خوندن دنبال این هستند که شاگرد اول کلاس چه کتاب‌های درسی رو می‌خونه تا اونها هم بخونن و مثل شاگرد اولشون موفق بشن. یا خیلی از مدیران زندگی‌نامه آدم‌های موفق در حوزه کسب و کار رو مطالعه می‌کنند تا رمز موفقیت اونها رو کشف کنند و مثل اونها موفق بشن و...

وقتی دقیق‌تر به این موضوع نگاه می‌کنیم متوجه میشیم که حضور اونها در زندگی ما چیزی بیشتر از یک فرد الهام‌بخش در واقع ما گاهی اوقات ناخودآگاه داریم از الگوهامون تقلید می‌کنیم و مهم‌تر از همه به اونها اجازه میدیم که مستقیما روی زندگیمون تاثیر بذارن.

باید گفت که انتخاب الگو در زندگی یک انتخاب سرنوشت‌سازه. در واقع وقتی از کسی می‌پرسیم که الگوی زندگیت کیه داریم ازش می‌پرسیم که تو دوست داری چه شکلی زندگی کنی و به چه چیزهایی برسی.

جالبه بدونید که روانپزشک‌ها وقتی وارد پروسه درمان یک فرد میشن در بعضی موارد برای حل مشکل دنبال این میرن که الگوی زندگی فرد کیه و چه تاثیری روی اون گذاشته.

خب حالا چالشی که پیش میاد اینه که آیا من الگوی مناسبی رو انتخاب کردم؟ یا این که اصلا چطوری میتونم به درستی این انتخاب مهم رو انجام بدم.

جواب سوال اول اینه که الگوهای زندگیتون رو تو ذهنتون بیارید و ببینید که آیا واقعا چیزی که اونها هستند همون چیزیه که شما آرزو دارید بهش برسید؟

و اما این که چطور میشه الگوی مناسب انتخاب کرد؟ یک راه وجود داره و اون هم اینه که ما باید قصه زندگی آدم‌هایی که می‌خوایم به عنوان الگو انتخاب کنیم رو بدونیم و از توی این قصه‌ها، این آدم‌ها و رفتارها و تصمیم‌های اون‌ها رو بشناسیم تا بفهمیم چقدر آرزو داریم که شبیه به اون‌ها باشیم و چقدر می‌خوایم که اون‌ها تو زندگی ما اثر بذارن.

در قسمت بعد بیشتر در این مورد با همدیگه صحبت می‌کنیم.

بخش دوم

مجری ۱: در بخش قبل درباره الگوها و نقش مهمی که توی زندگی ما دارن صحبت کردیم. و گفتیم برای این که بتونیم انتخاب درستی داشته باشیم باید داستان آدم‌هایی رو که می‌خوایم به عنوان الگو انتخاب کنیم رو بدونیم و ببینیم که چقدر دوست داریم زندگی مون شبیه اون‌ها باشه و چقدر می‌خوایم از اون‌ها الهام بگیریم.

همونطور که با همدیگه گپ زدیم الگوی زندگی یه نفر ممکن یه دانشمند باشه ممکنه یه ورزشکار باشه ممکن یکی از اعضای خانوادش باشه یا یه دوست یا یه شخصیت دینی یا یک سیاستمدار باشه.

معمولا آدم‌ها زیاد درباره الگوهاشون صحبت می‌کنند. ما امروز می‌خوایم یه مقدار متفاوت به این ماجرا نگاه کنیم و داستان کسی رو مرور کنیم که خدا به من و شما پیشنهاد کرده به عنوان الگوی خودمون قرارش بدیم.

جالبه بدونید که خدای من و شما هم در این مورد حرف داره، خداوند در کتاب آسمانی ما، قرآن، آخرین فرستاده‌اش، محمد مطفی صلوات الله علیه و آله و سلم رو به عنوان الگو معرفی کرده^۱. در مورد این بزرگ مرد تاریخ نه تنها یک برنامه جدا بلکه روزها و یا حتی ماه‌ها هم صحبت کنیم کم گفتیم و در این برنامه فقط به یک داستان کوتاه از ایشون بسنده می‌کنیم.

یهودی خدمت رسول اکرم آمد و اینگونه مدعی شد که: من از شما طلبکار هستم و الان در همین کوچه هم باید طلب مرا بدهی. پیامبر فرمودند: اولاً که من بدهی به شما ندارم، ثانیاً اجازه دهید که من منزل بروم تا برای شما پول بیاورم. مرد یهودی گفت: یک قدم نمی‌گذارم از اینجا برداری. هر چه پیامبر با او نرمش نشان دادند، او پرخاش بیشتری نشان می‌داد تا آنجا که عبا و ردای پیامبر را گرفت و دور گردن آن حضرت پیچید و کشید، که اثر قرمزی آن، در گردن مبارک پیامبر بجای ماند. مسلمین بعد از چند لحظه متوجه یهودی شدند و خواستند او را کنار بزنند و یا احیاناً او را کتک بزنند. حضرت فرمود: نه، من خودم می‌دانم با رفیقم چه کنم. شما کاری نداشته باشید. آنقدر نرمش نشان دادند که مرد یهودی اسلام آورده و در همان جا شهادتین را به زبان جاری کرد. چنین آدمی رو خدا به ما معرفی کرده تا الگوی رفتاری ما باشه.

^۱ لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه (سوره احزاب آیه ۲۱)

التبه که تک تک اعضای این خانواده‌ی نورانی، یعنی ۱۴ معصوم، برای آحاد جامعه یک الگوی تمام عیار اخلاقی و رفتاری هستند و بخشی از این موضوع رو می‌تونیم از القاب اون بزرگواران متوجه بشیم؛ مثل امام کاظم علیه السلام که انقدر در مقابل بد رفتاری‌ها کظم غیظ کردند که به کاظم معروف شدند و یا حضرت جواد علیه السلام که از زیادی جود و بخششی که داشتند ملقب به جواد شدند.

اما ما امروز به یادبود شهادت بانویی دور هم جمع شدیم اسوه صبر و اخلاق است و به همین بهانه قرار که بیشتر با این حضرت آشنا بشیم.

حضرت زهرا درحالی پدرشون رو از دست دادند که بعد از فوت ایشان، همسرش، امیرالمومنین جانشینی رسول خدا را برعهده داشتند و به همین دلیل نقش مهم و وظیفه کلیدی رو در پیشبرد اهداف اسلام ایفا کردند.

حضرت زهرا علیها السلام در دین ما جایگاه بسیاری رفیعی دارند و به ویژگی‌های متعددی ممتاز هستند. سوره و آیاتی از قرآن مثل سوره کوثر، سوره انسان، آیه تطهیر و آیه مودت در حق آن حضرت و همسر و فرزندان نازل شده و دوستی و دشمنی با آن حضرت به منزله دوستی و دشمنی با پیامبر است. همچنین پیامبر اکرم آن حضرت را سیده‌ی نساء العالمین (بزرگ بانوی زنان جهانیان) می‌دانستند.

فاطمه سلام الله علیها برای امیرالمومنین شعر می‌سرود و در سختی‌های زندگی یاور علی بود. این زوج به اندازه‌ای زیبا زندگی می‌کردند که بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها امیرالمومنین گفتند: ما مثل یک جفت کبوتر بودیم از یکدیگر نمی‌توانستیم جدا شویم. بانوی ما این چنین زیبا زندگی می‌کردند.

و یا شنیده‌ایم که امام حسن علیه السلام شب‌های زیادی در کودکی از اول شب مادرش را نگاه می‌کرد که نماز می‌خواند. و تعریف می‌کند که مادرم در رکوع، سجده، حتی قنوت برای همه مسلمانان دعا می‌کردند. نزدیک اذان صبح نماز را تمام می‌کرد، دست‌هایش را بالا می‌برد و برای همه‌ی امت دعا کرد. یک روز صبح پرسیدم: مادر جان! تمام شب برای همه مردم دعا میکنی اما برای خودمان نه. حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند: پسر! اول همسایه‌ها بعد خودمان.

حضرت زهرا کسی بود که رسول خدا با آن بزرگی، وقتی که تک دخترش وارد منزل می‌شد دستش را می‌بوسید و بارها دیده شده بود که خطاب به دخترش می‌فرماید: فداک ابوک یا فاطمه^۲ یعنی پدرت به قربان تو ای فاطمه.

حضرت زهرا کسی بود که امام صادق علیه السلام در وصف کمالات و اخلاق مادرشان می‌فرمایند تمام ویژگی‌های انسانی که در یک زن باید باشد، در حضرت زهرا جمع بود.

مجری ۲: ما امروز به یادبود شهادت چنین الگوی اخلاقی دور هم جمع شدیم. برای ما شیعیان فاطمیه اهمیت بسیار زیادی دارد چون در این روز هم پاره تن پیامبر و تنها دختر پیامبر ما رو به شهادت رساندند و هم مسیری بر خلاف مسیر پیامبر رو انتخاب کردند. واقعه فاطمیه و هجوم به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها هجوم به اخلاق و اندیشه‌ایست که پیامبر اون رو سفارش کردند و خانه حضرت زهرا خانه این مکتب است.

در فاطمیه ما داریم در مورد دو اندیشه و دو راه صحبت می‌کنیم؛ اندیشه‌ای که در اون حضرت زهرا سلام الله علیها به عنوان الگو برای تمام تاریخ معرفی میشه و در مقابل اندیشه‌ای که به زنان حتی اجازه حاضر شدن در قبرستان و گریستن بر مزار عزیزانشون رو نمیده. افرادی که بعد از هجوم به خانه حضرت زهرا سلام الله علیها حکومت رو به دست گرفتند، اعتقاد داشتند که نباید زنان خواندن و نوشتن یاد بگیرند.^۳ (که البته این‌ها تنها نمونه‌ای از خروارها انحراف و جاهلیت آنان است)

ما داریم در مورد دو مسیر صحبت می‌کنیم که خروجی یکی از اون‌ها جنایات و سنگ دلی‌هایی میشه که از گروه‌های افراطی مثل داعش می‌بینیم و خروجی یکی دیگه گذشتی است که در اربعین از شیعیان می‌بینیم.

فاطمیه برای ما مهمه چون انتخاب بین این دو اندیشه است. در فاطمیه عمر و ابوبکر خانه حضرت زهرا رو آتش زدند و ایشون رو به شهادت رساندند تا هم الگوی اخلاق رو به شهادت برسوند و هم مسیر اخلاق که رهبری اون به دست امیرالمومنین بود رو منحرف کنند.

بعد از اینکه مردم فهمیدن که رحمت للعالمین داره از بینشون میره، رسول خدا تمام زندگی‌اش یعنی دختر و خانوادش رو، تفکرات و عقایدش رو، داشته‌ها و دستاوردهاش رو به یک نفر سپرد اونهم امیرالمومنین علی علیه السلام و عداوت‌ها از همین نقطه شروع شد. می‌خوایم داستانی رو بشنویم که تقابل این دو اندیشه رو نشون میده.

مجری ۱: روایت واقعه فاطمیه

تصمیم جدید بر بیعت اجباری امیرالمومنین (علیه السلام) از آنجا آغاز شد که عمر به ابوبکر گفت: همه مردم با تو بیعت کرده اند غیر از این مرد و خاندان و اصحابش. اکنون سراغ او بفرست.

ابوبکر قنغذ را سراغ امیرالمومنین فرستاد و او را برای بیعت فراخواند. این بار حضرت شخصاً بر در خانه آمد و به آنان پاسخ رد داد. این کار سه بار تکرار شد و در مرتبه سوم امیرالمومنین فرمود:

من کسی نیستم که وصیت برادرم پیامبر را رها کنم و سراغ ابوبکر و آن ظلم و باطلی که بر آن اجتماع کرده‌اید بیاید.

آداب الشریعه (ابن مفلح) ج ۲۹۱/۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۱۶/۱۲^۳

با پاسخ منفی حضرت علی علیه السلام درباره بیعت، عمر به قنفذ و همراهانش گفت: بروید! اگر به شما اجازه داد وارد خانه او شوید وگرنه بدون اجازه وارد شوید آنها آمدند و اجازه ورود خواستند .

این بار حضرت زهرا پشت درآمد و فرمود به شما اجازه نمی‌دهم وارد خانه من شوید. همراهان قنفذ برگشتند ولی او آنجا ماند. آنان که بازگشته بودند به ابوبکر و عمر گفتند: فاطمه چنین گفت، و ما از اینکه بدون اجازه وارد خانه اش شویم خودداری کردیم. عمر عصبانی شد و گفت ما را با زنان چه کار!

آنگاه از مسجد بیرون آمد و برای جمع شدن مردم صدا زد: خلیفه رسول خدا شما را فرا می‌خواند! با این ندای عمر، جمعیتی - که حضور بسیاری از آنان قبلاً تدارک دیده شده بود اطراف مسجد جمع شدند.

عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: برخی که برای افراد پیاده و سواره بسیاری تدارک دیده ام. ابوبکر بر منبر نشست و عمر همراه مردم با مغیره بن شعبه که هیزم با خود حمل می‌کرد به سوی خانه امیرالمؤمنین حرکت کردند.

همچنین گروه‌هایی از مردم مدینه که صدای شیهه اسب‌ها و برهم خوردن سلاح‌ها و نیزه‌ها را شنیده بودند از خانه‌هایشان بیرون آمدند و با مهاجمین همراه شدند تا به خانه امیرالمؤمنین رسیدند .

حضرت زهرا که سرش را بسته بود و جسمش از شدت حزن نحیف شده بود، پشت در رفت و آنجا نشست در حالی که مطمئن بود بدون اجازه او وارد خانه نخواهند شد.

ناگهان یاران ابوبکر و عمر در را به شدت به صدا درآوردند و صداهایشان را بلند کردند و اهل خانه را با سخنانی ناروا مورد خطاب قرار دادند. عمر تهدیدات خود را آغاز کرد و فریاد زد:

در را باز کن اگر باز نکنی در را با آتش می‌سوزانم.

در این هنگام حضرت زهرا از پشت در فرمود: ای گمراهان دروغگو، چه می‌گویید و چه می‌خواهید؟ عمر گفت اگر علی برای بیعت نیاید هیزم می‌آورم و این خانه را بر سر اهل آن به آتش می‌کشم و هرکس در آن باشد می‌سوزانم. حضرت زهرا فرمود: ای عمر، ما را با توجه کار است؟ چرا ما را با مصیبتی که در آن هستیم رها نمی‌کنی؟

ای پسر خطاب، آیا واقعاً آمده‌ای خانه ام را به آتش بکشی؟ گفت: آری فرمود: وای بر تو، این چه جرأتی است که بر خدا و رسولش پیدا کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی نسل او را قطع کنی و نور خدا را خاموش نمایی، در حالی که خداوند نور خویش را به سرانجام خواهد رساند؟ عمر گرفت: ای فاطمه، می‌خواهم خانه تو را به خاطر هدفی که دارم آتش بزنم!

حضرت زهرا فرمود:

وای بر شما! چه زود به خدا و رسولش درباره ما اهل بیت خیانت کردید. در حالی که شما را به مودت و آمدن به سوی ما وصیت کرده: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** بگو از شما هیچ مزدی می‌خواهم جز مودت درباره خاندانم

در این هنگام عده‌ای که صدای ناله و گریه حضرت را شنیده بودند با چشمانی گریان بازگشتند، اما عمر و یارانش همچنان پشت درماندند تا طبق دستور ابوبکر عمل کنند که گفته بود: علی را با شدیدترین صورت نزد من بیاورید.

در این حال عمر دوباره از پشت در خطاب به امیرالمؤمنین گفت: قسم به آنکه جانم در دست اوست، یا باید برای بیعت بیرون بیایی یا خانه را بر سر شما آتش می‌زنم. سپس به خالد بن ولید گفت: تو و مردان دیگر هیزم بیاورید تا آنها را شعله ور نمایم.

آنگاه مشعلی در دست گرفت و به مردمی که اطرافش بودند دستور داد تا هیزم‌ها را نزدیک خانه بیاورند. سپس خود نیز هیزم برداشت و دستور داد برای شعله ور شدن هیزم‌ها خار بیاورند! هیزم‌ها اطراف خانه چیده شد و سر و صداها بالا رفت در حالی که حضرت زهرا پشت در بود، و عمر فریاد می‌زد: به خدا قسم، اگر در را باز نکنید آن را آتش می‌زنم.

در حالی که همه ناباورانه نگاه می‌کردند و انتظار چنین کاری را نداشتند، عمر آتش را به هیزم‌ها گرفت و آن را شعله ور ساخت. با شعله گرفتن هیزم‌ها، آتش به در خانه سرایت کرد و دود وارد خانه شد، در حالی که حضرت زهرا پشت در نشسته بود! در این حال قنفذ سعی می‌کرد در را باز کند تا به داخل خانه هجوم بیاورند.

حضرت زهرا برخاست و دو دست خود را بر دو طرف چهارچوب در گذاشت و با تمام بدن خود مانع باز کردن در شد، در حالی که می‌فرود شما را به حق خدا و پدرم پیامبر قسم می‌دهم که از ما دست بردارید و باز گردید.

با گرفتن آتش به در باز کردن آن آسان‌تر شده بود؛ ولی حضرت زهرا همچنان در را محکم گرفته بود تا باز نشود. در این حال عمر تازیانه‌ای از قنفذ گرفت و آماده هجوم به خانه شد.

کم‌کم آتش به این سوی در خانه رسید در حالی که شعله می‌کشید و حرارت آن بر بدن و صورت حضرت زهرا می‌خورد در آن لحظه ناگهان عمر چنان با لگد به در نیم سوخته زد که آن را از جا کند و شکست!

پیش از آنکه حضرت زهرا بتواند کنار برود، در با تمام سنگینی بر روی آن حضرت افتاد. در این حال فاطمه بین در و دیوار قرار گرفت و بر همه بدن آن حضرت آسیب رسید.

فشار در بر بدن حضرت زهرا به حدی بود که در همان لحظه حضرت محسن در رحم مادر به شهادت رسید.

مجری ۲: مگه مادری کردن غیر از اینه که برای بچه‌ها دعا کنی و از خدا براشون بهترین‌ها رو بخوای؟ مگر مادری کاری غیر از خود گذشتگی برای بچه‌هاش انجام میدی؟ مگه مادری سعادت بچه‌هاش رو نمی‌خواد؟ مهمانان عزیز، حضرت زهرا برای من و شماست که اینجا نشستیم مادری کرده.

بخش سوم

مجری ۲: در این برنامه در مورد الگوهای زندگی صحبت کردیم و گفتیم که برای انتخاب یک الگو باید داستان زندگی اون رو بدونیم. برش‌هایی از زندگانی الگویی که خداوند او را معرفی کرده بود را مرور کردیم و به قسمتی از تاریخ رسیدیم که عده‌ای سعی بر از بین بردن این الگو و روش زندگی و اندیشه‌ی او داشتند. حالا در این قسمت می‌خوایم ببینیم امروز باید چی کار کنیم؟ آیا حضرت زهرا در قبال مادری کردن برای ما چیزی هم از ما خواسته؟ آیا امروز هم خداوند کسی رو برای ما گذاشته که ما رفتار و اخلاقمون رو باهاش وفق بدیم؟ در کنارش لذت ببریم از زندگی مثل کسانی که در کنار پیامبر خدا از زندگی لذت می‌بردن؟

رسول خدا در روزی که به صورت رسمی و عمومی وصایت امیرالمومنین را به مردم ابلاغ کردند به فکر من و شما هم بودند چرا که آخرین فرستاده خدا باید تکلیف امتش را تا آخرین روز این دنیا مشخص کنه. رسول الله، پیامبر و فرستاده‌ی دوران ما هم هستن!

ایشان در خطابه‌ای که در روز عید غدیر داشتن بعد از معرفی تمام ائمه فرمودند: ای مردم! به درستی که من نبی و علی وصی من است و بدانید که آخرین امام از ما، مهدی قائم است!

مهدی علیه السلام کسی است که ما در روزگار خود باید او را سرلوحه‌ی زندگی خود قرار دهیم. بهش فکر کنیم، باهاش حرف بزیم، درموردش صحبت کنیم... کارهایی که خیلی هامون از سر غفلت و یا ندانستن انجامش نمی‌دیم!

جالبه بدونید که حتی امام زمان هم در زندگیشون الگو دارن و اون فرد مادرشون حضرت زهراست.^۴ امام عصر علیه السلام همانند مادرشان در سحرگاه به فکر فرزندانشان هستند. سید بن طاووس نقل می‌کنه که: من، شب چهارشنبه در سامرا در سرداب مطهر بودم، در هنگام سحر، آوای دل‌نشین امام زمانم را شنیدم که این دعا را می‌خواند:

خدایا شیعیان ما را از شعاع نور ما و طینت ما خلق کرده‌ای، آن‌ها گناهان زیادی به اتکا بر محبت و ولایت ما کرده‌اند، اگر گناهان آنها گناهی است که در ارتباط با توست، از آنها در گذر، که ما را راضی کرده‌ای و آن چه از گناهان آنها در ارتباط با خودشان و مردم است، خودت بین آنها را اصلاح کن و از خمسی که به حق ماست، به آنها بده تا راضی شوند و آن‌ها را از آتش جهنم نجات بده و آن‌ها را با دشمنان ما در خشم خود جمع نفرما.

چرا گفتم باید به فکرش باشیم؟ چون او به فکر ماست. اگر نگم که وظیفه داریم به عنوان یک شیعه به امامون مراجعه کنیم، حداقل میشه گفت که اگر به فکرش نباشیم خیلی نامردیم! امام زمان ما از پدرانسون تأسی کردن و مثل امامان گذشته به فکر مردم هستند.

امام هادی علیه السلام وقتی متوجه می‌شوند که فردی از شیعیان‌شان به نام زید، در بستر بیماری است و پزشک برای او دارویی تجویز کرده که در شب، امکان فراهم شدن دارو برای او نیست؛ بلافاصله بدون اینکه حتی او خبر داشته باشد، پیکر

^۴ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰

به خانگی او می‌فرستند و داروی مورد نیازش را به او می‌دهند؛ چون که امام حتی از یک شب مریضی و سختی فرزندش آزرده خاطر می‌شود..

فقط خدا میدونه که چه بلاهایی از بیخ گوش ما به دعای امام زمان عبور کرده!

امام زمان از ناراحتی ما نارحت میشن، از مریضی ما مریض میشن و اینجاست که فرمایش امام زمان ما معنا میابد که: اَنَا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ

یعنی ما از مراعات حال شما فروگذاری نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم.

حواسمون هست که بعضی از ما اگر کسی در شهرمون معروف باشه به اینکه میتونه مریض شفا بده و میتونه برام دعا کنه یا چیزهای دیگه؛ میریم دنبال چنین آدمی و حتی حاضریم ساعت‌ها پشت در خانه‌اش بایستیم تا شاید مشکل مون رو حل کنه. تازه خیلی از اینها صرفاً ادعا می‌کنند و عملاً مشکلی رو حل نمی‌کنند.

گاهی حواسمون نیست که خداوند چه هدیه‌ی ویژه‌ای را در کنار ما قرار داده.

در کنار کتاب هدایتگری که در دستمان هست، مهربانی از جنس حضرت زهرا، از نسل حضرت زهرا و از فرزندان حضرت زهرا کنارمان هست که نه تنها منشأ هدایت، بلکه دستمون رو می‌گیره که گم نشیم، کنارمون می‌مونه تا هیچ وقت ناامید نشیم. همراهمون هست تا این سختی‌های زندگی طی کنیم.

مجری ۱:

امام ما خورشیدی که به همه چیز می‌تابه و من خیلی خیلی باید کم توفیق باشم که برم خودم رو زیر یک سقف پنهان کنم که مبادا این لطف و رحمت به من نتابه!

این بزرگواری که خداوند تمام خوبی‌های هستی را به دستش سپرده‌است و به او لقب " باب الله " داده، اگر لحظه به لحظه‌ی زندگی‌ام رو به دستش نسپارم؛ باخته‌ام چون خدا گفته اگر کسی من را صدا زد یا طلب خیری از من کرد، مهدی جان! تو باب من هستی، تو در ورود به درگاه من هستی و اگر کسی از دیوار دیگری بیاید راهش نمی‌دهم. هر چه خوبی و نعمت و روزی و برکت و مهربانی هست فقط از کانال تو به مردم می‌دهم. تو باب الله هستی. تو سبب لطف من به مردمی و اگر کسی از در این خانه که تو هستی وارد بشود من پذیرای او هستم.

خداوند امام زمان، مهدی علیه السلام رو کنار ما گذاشته تا در کنارش زندگی کنیم و لذت ببریم.

حتما می‌پرسید چجوری؟

باز هم به رفتار مردم با امامان نگاه میکنیم. امام زمان ما از نظرها غایب ولی حاضر که هست!

امام باقر علیه السلام به مردی که گلایه داشت از دوری راه فرمودند: تو اگر میخواهی با ما هم کلام شوی نیاز نیست مسیر طولانی را از منزل خود تا اینجا را طی کنی. فقط کافیس لب هات رو تکان بدی و با ما حرف بزنی! ما میشنویم!

میخوایم از این لحظه به بعد امام زمان رو در زندگی هامون راه بدیم، کنارش باشیم تا غریب نمونه، تا فرید نباشه، ترید نباشه، تا بی کس و رانده شده نباشه. این‌ها همگی کلام معصوم درباره امام زمان ما! چه بسا غربت امام زمان از همه‌ی پدرانش بیشتر باشه.

بعضی وقت‌ها شیطان گولمون میزنه که تو کجا امام زمان کجا؟!

اول برو پاک شو، ریاضت بکش بعد با امامت هم کلام شو

مگه مردمی که قبل از دوران مهدی علیه السلام به امام زمانشون مراجعه میکردن پاک و معصوم بودن؟

برای همین، آن جوان شیعه که گناهی مرتکب شده بود و از امام زمانش (یعنی امام صادق علیه السلام) خجالت می کشید، وقتی رو در روی امامش قرار گرفت و از خجالت خودش را گوشه‌ای پنهان کرد، امام به او فرمودند: داری چه می‌کنی؟! گناه کرده‌ای و خودت را به سختی انداختی و ما را هم به سختی انداختی، اما دیگر در هر حالی که بودید از ما روی‌تان را برنگرداندی.

اگر ما پشت به امام کنیم دستمان به هیچ جا بند نیست.

میخوایم در انتهای دل مادرمون رو شاد کنیم به همون شکلی که رسول خدا انجام میداد.

پیامبر ما بارها برای خشنودی و تسلی پاره تن و جاننش، در حساس‌ترین و بحرانی‌ترین زمان‌ها، یاد مهدی علیه السلام را زنده می‌کرد و به او بشارت قیام فرزندش را میداد تا حق پایمال شده از اهل بیتش را زنده کند.^۵

امام زمان ما امید بخش حضرت زهراست. مادر ما حتی بین در و دیوار صدا زد: «یا فضة خذینی»، یعنی فضة بیا، محسنم شهید شد و بعد فرمود: «یا علی ادرکنی» و سومین صدای او این بود: «این ولدی المهدی» پسر مهدی کجاست؟

میخوایم با هم عهد ببندیم تا امام زمان‌مان از این جمع ما خیالش راحت‌تر بشه، بیاییم دلگرمی اماممون بشیم در این دوران غربت و تنهایی‌شون. بذارید اسم ما را جزو کسانی بنویسن که امامشون رو تنها نداشتن و نه خدایی نکرده جزو لیست آدم‌های ناجوانمرد.

هیچ وقت نمی‌شه بزرگواری این کریم را جبران کرد ولی این خاندان به هدیه‌ی کوچکی از جانب ما خوشحال می‌شوند و ده‌ها برابر جبران می‌کنند.

بیاييد يك هديه الان به او بدهيم
شاخه گلي در حد يك درد و دل صميمي با پدر
هديه های مان را آماده کنیم...

اللهم عجل لوليک الفرج